

شرح زیارت نامه حضرت عباس علیه السلام _ ۲

استاد اوجی شیرازی

دهه سوم محرم ۱۴۴۸ ه.ق _ قم

اعوذ بالله من الشیطان اللّعين الرجیم

اعوذ بولايتک یا مولای یا امیرالمومنین

بسم الله الرحمن الرحيم

صَلَّى الله عليك يا رسول الله و على اهل بيتک المظلومين المعصومين و لعنةُ الله على أعدائهم أجمعين.

الحمد لله الذى مَنَّ علينا بولايتکم.

اَللّهُمَّ كُنْ لَوْلِيكَ الْحُجَّةُ بْنُ الْحَسَنِ صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَعَلى آبائِهِ فى هذهِ السَّاعَةِ، وَ فى كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَ حَافِظًا وَ قَائِدًا وَ ناصِرًا وَ دَلِيلاً وَ عِيْنًا حَتَّى تُسَكِّنَهُ اَرْضَكَ طَوْعاً وَ تُمتَّعَهُ فيها طَوِيلاً.

یا صاحب زمان!

اگرچه ندیدی وفاداری از من / مبادا دمی چشم برداری از من

خجالت زده هستم آقا که سر زد / بدون توجه، گنهکاری از من

امام زمانم، دعاهاى خیرت / دوا کرده یک عمر، بیماری از من

همیشه به ذکر و دعا دفع کردی / هزاران بلا و گرفتاری از من

مرا یک سحر راهی کربلا کن / بیا و سحر کن شب تاری از من

(سیدی، هَلْ مِنْ مُعِينٍ فَأُطِيلَ مَعَهُ الْعَوِيلَ وَالْبُكَاءُ؟

هَلْ مِنْ جَزُوعٍ فَأُسَاعِدَ جَزَعَهُ إِذَا خَلَا؟ هَلْ إِلَيْكَ يَا ابْنَ أَحْمَدَ سَبِيلٌ فَتُلْقَى؟)

به جز گریه بر داغ جدّ غریبت / متاعی ندارم، خریداری از من؟

بمیرم بر احوال زینب که فرمود / کجایی حسینم؟ خبر داری از من؟

سرم را شکستند بین شلوغی / ولی برنیامد دگر کاری از من

یا بن الحسن! یا بن الحسن!

السَّلَامُ عَلَى الْعِتْرَةِ الْقَرِيبَةِ، السَّلَامُ عَلَى الْأُبْدَانِ السَّلَيبَةِ!
يَا رَحْمَةَ اللَّهِ الْوَاسِعَةَ يَا بَابَ نَجَاةِ الْأُمَّةِ، حَبِيبِي يَا حَسِين!
«وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتُ مُؤْمِنًا.» (نساء/۹۴)

خدا به آبروی امیرالمومنین، فرج امام زمان را برساند.
نسألك اللهم بروح علی بن ابی طالب و ابیه علیهما السلام الذی لم یُشْرِکَا بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَیْنٍ أَنْ تُعَجِّلَ فَرَجَ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ.

هدیه محضر حضرت امیرالمومنین و سیده نساء العالمین، جهت عرض تسلیت به محضر بقیة الله فی الارضین صلوات الله علیهم اجمعین، صلواتی تقدیم کنید.
اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و اهلك عدوهم.

سَلَامُ اللَّهِ وَسَلَامُ مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ وَأَنْبِيَائِهِ الْمُرْسَلِينَ وَعِبَادِهِ الصَّالِحِينَ وَجَمِيعِ الشُّهَدَاءِ وَالصَّدِّيقِينَ وَالزَّكَايَاتِ الطَّيِّبَاتِ
فِيمَا تَعْتَدِي وَتَرْوَحُ عَلَيْكَ يَا بَنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ.

امام صادق علیه السلام به ابو حمزه ثمالی فرمودند:
وقتی که به زیارت قمر بنی هاشم سلام الله علیه آمدی، کنار نهر علقمه به مُحَازَاتِ قبر مبارک سیدالشهداء علیه السلام در کنار مرقد قمر بنی هاشم بایست و این گونه عرضه بدار:
سلام خدا و سلام ملائکه مقرب و انبیاء مرسل و سلام شهدا و سلام صدیقین و سلام همه زاکیات و طیبیات، هر صبح و شام بر تو باد! ای پسر امیرالمومنین.

هر قوم و هر گروهی یک تحیتی برای خودشان داشتند.
وقتی که نصارا به هم می رسیدند، دست جلوی دهانشان می گذاشتند. بعد از آن هم مدتی مرسوم بود که کلاه از سرشان برمی داشتند.

یهودی ها با انگشت اشاره به هم اشاره می کردند.

در جاهلیت رسم بود وقتی که به هم می‌رسیدند، می‌گفتند حیاکم الله، اَنَعِمَ صباحاً و اَنَعِمَ مساءً. ولی خداوند متعال به پیغمبر اکرم دستور داد: «وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ.» (انعام/۵۴)

ای پیغمبر، وقتی که مومنین با تو روبه‌رو شدند، به آنها سلام کن.

حالا در این زیارت چه می‌خوانیم؟

می‌گوییم: من که باشم که بر آن خاطر عاطر گذرم؟ / لطف‌ها می‌کنی ای خاک دَرَت، تاج سرم

یا قمر العشیره و یا باب الحوائج، من که باشم بخواهم به شما سلام کنم؟

سلام خدا بر شما باد!

و سلام ملائکه مقربین! نه هر ملکی.

در روایات ماست که خداوند متعال، هیچ خلقی را اعظم و بیشتر از ملائکه خلق نکرده است؛ اما سلام بر قمر منیر بنی‌هاشم، سلام بر حضرت ابا الفضل العباس علیه السلام انقدر جایگاه رفیعی دارد که سلام ملائکه مقربین بر ایشان باد. آن‌هایی که در آسمان هفتم هستند، ملائکه مقربند. در رأس این‌ها جبرئیل است که مأمور رساندن وحی است، میکائیل است که ملک رزق است، اسرافیل است که ملک دمیدن در صور است، عزرائیل که ملکه قبض روح است. یعنی همه این‌ها شب و روز دست بر سینه دارند در برابر قمر بنی‌هاشم و به او عرض سلام می‌کنند.

و سلام أَنْبِيَائِهِ الْمُرْسَلِينَ!

ما ۱۲۴ هزار پیغمبر داریم که این‌ها نبی هستند.

• نبی چه کسانی هستند؟ و فرقشان با رسول چیست؟

هر رسولی، نبی است؛ ولی هر نبی، رسول نیست.

در بحث کتاب الحجّه اصول کافی مفصل عرض کردیم که هر نبی، وحی دریافت می‌کند. اما چطور دریافت می‌کند؟

صدا می‌شنود؟ بله. ولی وقتی که رسول شد، ملک وحی را هم می‌بیند.

در کیفیت تبلیغ هم نبی و رسول با همدیگر تفاوت دارند.

در بین این ۱۲۴ هزار پیغمبر که نبی هستند، امام صادق علیه السلام فرمودند ۳۱۳ نفرشان رسول هستند. در بین این

۳۱۳ نفر، ۵ نفرشان اولوالعزم هستند.

عرضه می‌داریم که یا اباالفضل العباس: نه سلام من، بلکه سلام خدا و سلام ملائکه مقرب و انبیای مرسل، یعنی حضرت موسی و حضرت ابراهیم و حضرت عیسی، سلام پیغمبران اولوالعزم، فِيمَا تَغْتَدِي وَتَرْوَحُ بر تو باد. فِيمَا تَغْتَدِي وَتَرْوَحُ به معنای هر صبح و شب نیست.

در عربی وقتی که این لفظ را به کار می‌برند، یعنی هر شبانه‌روز. هر ساعتی از شبانه‌روز را که در عالم بالا نگاه کنی، حضرت ابراهیم دست به سینه دارد در برابر اباالفضل!

و چون که ما این آقا را نشناختیم، شعار درست کردیم که کُلُّنا عَبَّاسُکَ یا زینب! ما عباس عقيله بنی‌هاشم هستیم؟!

من خاک کف پای سگ کوی هر آنم / کو خاک کف پای سگ کوی تو باشد.

و سلام عِبَادِهِ الصَّالِحِينَ.

خدا این همه بنده دارد، ولی شما برای سلام کردن به قمر بنی‌هاشم باید یک‌سری فیلترها را رد کنی که تازه بتوانی بگویی: السلام علیک یا اباالفضل العباس.

عِبَادِهِ الصَّالِحِينَ یعنی بنده باید برای این عرض ارادت صالح بشود.

یعنی برای نوکری به محضر قمر بنی‌هاشم، اینجا به ادب دهند پاداش / در محضر شاه با ادب باش.

✓ عبدی که صالح شد، می‌تواند در برابر قمر بنی‌هاشم عرض ادب کند.

و سلام جَمِيعِ الشُّهَدَاءِ وَالصَّدِّيقِينَ.

چقدر در راه خدا در طول تاریخ کشته شدند؟ چقدر هستند که لفظ صَدِّیقین بر آنها بار می‌شود؟

صَدِّیقین یعنی چه کسانی؟ یعنی مخدرات آل الله، اصحاب سیدالشهداء علیه السلام، یعنی هر کسی پاک بوده و صدیق

و صدیقه بوده در محضر خدا. همه اینها شبانه‌روز به آستان ملک پاسبان اباالفضل سلام دارند. فِيمَا تَغْتَدِي وَتَرْوَحُ.

بین توی عالم بالا چه خبر است!

✓ معنای سلام چیست؟

مرحوم ملا صالح مازندرانی در جلد یازدهم از شرح کتاب اصول کافی، صفحه ۱۱۱، در معنای سلام می‌نویسد:

✓ سلام، اسم خداست.

وقتی که می‌گوییم علیک، یعنی این اسم خدا تو را احاطه کند و تو مشمول این نام بشوی. خدا محافظ تو باشد. خدا نگهدار تو باشد. یعنی هیچ‌کسی نتواند اسم تو را پایین بکشد.

اگر این معنا را بگیریم، خدا که خداست و همه کاره است، یعنی شب و روز همه پیغمبران دارند می‌گویند: اباالفضل، خیر ببینی. خدا حفظت کند که چه کردی برای ابی‌عبدالله! همه پیغمبران، همه مرسلین، همه ملائکه، شب و روز ثناگو و دعاگوی حضرت اباالفضل هستند که خدایا قمر بنی‌هاشم را در حفظ و حراست خودت قرار بده.

✓ سلام، یک نوع دعا کردن است.

در روایت داریم که خداوند متعال می‌فرماید: به عزت و جلالم قسم، من دعایی که «مِنْ ظَهْرِ قَلْبٍ سَاه» باشد، یعنی با بی‌توجهی باشد را مستجاب نمی‌کنم.

به عزت و جلالم قسم، دعای کسی را مستجاب می‌کنم که توجه در دعا داشته باشد.

وقتی که من و شما به همدیگر سلام می‌کنیم، در حقیقت دارم دعا می‌کنم که خدا تو را حفظ کند. از گزندها و آفات‌ها در امان باشی. ولی وقتی که حواسم به این سلام کردن نیست و معنایش را مد نظر ندارم و با بی‌توجهی سلام می‌کنم، عملاً این دعایی است که هیچ اجابتی ندارد، چون که بی‌توجهم.

ولی وقتی که انبیای مرسل دارند سلام می‌کنند، وقتی که ملائکه مقرب سلام می‌کنند، نتیجه‌اش چی می‌شود؟

اینکه خداوند متعال، بزرگ حامی حضرت اباالفضل علیه السلام است!

لذا اینکه می‌گوییم رَفَعَ اللَّهُ رَايَةَ الْعَبَّاسِ عَلَيْهِ السَّلَام، خدا پرچم او را بالا برده و اگر همه عالم دست به دست هم بدهند، نمی‌توانند پرچم اباالفضل را پایین بکشند، چون همه پیغمبران و مرسلین و صدیقین و شهداء، شب و روز دارند او را دعا می‌کنند. یعنی ای اباالفضل، خدا ضمانت کرده که محافظ تو باشد.

(رسم طلبه‌های نجف است که شب‌های جمعه _ تا به همین امروز هم _ به کربلا می‌روند. رَزَقَنَا اللَّهُ و ایاکم.

الهی یک برهه از زندگی‌مان را بنویسند که شب جمعه‌ای نباشد از کربلا جدا باشیم.

الهی یک برهه از زندگی‌مان را مجاورت با امیرالمومنین علیه السلام بنویسند.)

مرحوم میرزا حسن خلیلی می‌گوید در درس مرحوم میرزای آشتیانی یک هم‌درس داشتیم که برای من تعریف کرد:

شب جمعه‌ای به زیارت حضرت سیدالشهداء علیه السلام رفتم. آمدم برگردم، گفتم یک چُرتی بزنم. خوابیدم، خواب دیدم که حرم پر از جمعیت است. گفتم الان من حرم بودم، از این خبرها نبود.

گفتند آن چشم سر تو بود که جمعیت ظاهری را می‌دید، ولی الان دیده‌ی دلت دارد می‌بیند که شب جمعه است و همه انبیاء و ملائکه کربلا هستند.

می‌گویند من یک گوشه ایستاده بودم، دیدم بالای سر مبارک، یک به یک انبیاء به خط شدند..

دست بر سینه نهاده، همه تعظیم کنید / مادری دست به پهلوی به حرم می‌آید

خاتم النبیین یک طرف ایستادند..

و نشسته فاطمه پایین پای شش گوشه / هنوز زمزمه دارد که تشنه‌ای پسر؟

غوغای شب جمعه است!

من هم یک گوشه ایستاده بودم، نگاه می‌کردم، دیدم یک ملکی آمد، سکوت را شکست، گفت: السلام علیک یا رسول الله. من ملک حرم قمر بنی‌هاشم هستم. ابوالفضل العباس به شما سلام رساندند و گفتند عرض کنم که زن حاجی آل کُبه (یک عشیره‌ای در کربلاست) آمده دخیل بسته به حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام، می‌گوید: یا آخو زینب دخیلک. من یک پسر دارم که این پسر مریض شده است. همه دکترها هم جوابش کردند. بیماری حصبه گرفته است. امشب هم توی خانه نفس آخرش را کشید و مُرد. خودم چشمش را بستم. ولی به پدرش گفتم جایی نگویی بچه‌مان مُرد، امشب می‌روم به ابوالفضل می‌گویم بچه‌ات را زنده کند.

شب‌ها حرم را می‌بستند. این زن یک پولی داده بود به کلیددار حرم، که بگذار امشب من تک و تنها کنار ضریح ابوالفضل باشم، خیلی با باب الحوائج کار دارم.

این مادر هی سرش را به ضریح ابوالفضل می‌زند، می‌گوید آقا جان، دستم به دامن. تو باب الحوائجی. بچه‌ام را زنده کن، می‌خواهم برگردم!

حضرت قمر بنی‌هاشم سلام رساندند، فرمودند: یا رسول الله، چون شب جمعه است و شما توی حرم هستید، احترام شما بر من این بود که خودم دست به بساط شفا و شفاعت نزنم. از شما طلب کنم که این بچه را شفا بدهید.

پیغمبر اکرم دست مبارک را بلند کردند، ندا آمد ای حبیب من، عمرش تمام شده و تقدیرش اینطور نوشته شده است. پیغمبر به این ملک فرمودند که برگرد، سلام خدا و ملائکه را به ابوالفضل برسان، بگو عمر این جوان تمام شده و تقدیر برایش اینطور نوشته شده است.

ملک رفت، ساعت بعد دوباره برگشت، گفت یا رسول الله، قمر بنی هاشم سلام می‌رسانند، می‌گویند مادری دارد گریه می‌کند...

(این خانواده به گریه مادر خیلی حساس هستند. علتش را که می‌دانید؟ چون مَا زَالَتْ بَعْدُ أَبِیْهَا بَاكِیَةً الْعَیْن. مادرشان ۷۰ یا ۹۵ روز همه‌اش گریه می‌کرد.)

دوباره رسول خدا دست بلند کردند، دوباره همان جواب آمد.

ساعتی گذشت، من هم یک گوشه حرم، نگاه می‌کردم به جمالی که بالای سر قبر مبارک ابی عبدالله ایستاده بود، به جمال بی‌مثال امیرالمومنین علیه السلام، یک دفعه دیدم توی حرم غوغایی شد. برگشتم نگاه کردم، دیدم وای! خود قمر بنی هاشم آمدند.. ولی چطور آمدنی؟

با هیبت شهادت آمدند. دو دست در بدن ندارند:

_ السلام علیک یا رسول الله. من آمدم عرضه بدارم که من تسلیم قضای خدا هستم. من تسلیم دستور خدا هستم. آمدم خواهش کنم از خدا بخواهید که لقب باب الحوائج را از روی من بردارند، چون مردم به من امید دارند. می‌آیند می‌گویند یا باب الحوائج.

ندا آمد: یا رسول الله، خدا می‌گوید حاضرم تقدیر را عوض کنم، اما لقب ابوالفضل را عوض نکنم. او قرار است تا قیامت، باب الحوائج این مردم بماند! خدا محافظ قمر منیر بنی هاشم است.

برگرد به زن حاجی آل کُبّه بگو که خدا بچه‌ات را زنده کرد.

می‌گوید از خواب پریدم. پیرسان پیرسان آمدم شارع علقمی، گفتند آنجا یک کوچه است، کل این کوچه مال حاجی آل کُبّه است.

رسیدم دیدم یک کسی دستش را گذاشته پشتش، هی می‌رود سر کوچه، ته کوچه...

(رفقا، پدری که جوان از دست داده باشد، حالش دست خودش نیست. بعضی وقت‌ها می‌شود پدر، جوان از دست می‌دهد، روی پای خودش هم بند نیست. الهی من بمیرم....

پدر آمد به یاری‌اش برود/ من بمیرم، رکاب را گم کرد

پسر بوتراپ بین تراپ/ نوهی بوتراپ را گم کرد

جلد قرآن خویش پیدا کرد/ آیه‌های کتاب را گم کرد)

گفتم حاجی، چی شده؟

گفت الان حوصله حرف ندارم. چیزی از من می‌خواهی یک روز دیگر بیا.
 گفتم برای بچه‌ات که مُرده اینطور بی‌تابی؟
 گفت تو از کجا می‌دانی؟
 گفتم یک چیز دیگر هم می‌دانم؛ الان ابوالفضل بچه‌ات را زنده کردند!
 گفت این وقت، وقت شوخی و مزاح نیست.
 همون موقع دیدم که همسرش از سمت حرم ابوالفضل پابرهنه دارد می‌دود، می‌خندد و گریه می‌کند.
 از زنش پرسید چی شده؟!
 گفت از توی ضریح ابوالفضل صدا شنیدم: برگرد، قمر بنی‌هاشم بچه‌ات را شفا داد.
 ✓ قرار است ابوالفضل، تا قیامت، باب الحوائج این مردم بماند!

✓ راز این عظمت چیست؟
 که سلام خدا، سلام ملائکه مقرب، انبیای مرسل، صدیقین و شهدا، شبانه‌روز بر ابوالفضل است؟
 مگر قمر بنی‌هاشم کیست؟
 یک موقع چرتکه نندازی!
 دیدم یک کسی گفته بود حضرت ابوالفضل هم مثل فلان شخص از امام‌زاده‌ها...
 چی داری می‌گویی عزیزم؟!
 ابوالفضل، ابوالفضل شد، چون که فقیه بود؟ بصیر بود؟ نه عموجان!

✓ ابوالفضل، ابوالفضل شد، چون خدا خواست ابوالفضل باشد.
 اینجا بحث اصطفاء است.

«هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ.» (ص/۳۹)

خدا می‌فرماید من دلم می‌خواهد سلطنت عالم را به ابوالفضل بدهم.
 چرا؟

خیلی حرف‌ها فضولی‌اش به من نیامده است. ولی بعضی وقت‌ها توی همین زیارت، چرایش را برایمان توضیح دادند.
 یک علتش این است که در همین زیارت فرمودند:

وَأَعْطَيْتَ غَايَةَ الْمَجْهُودِ!

یک موقع می‌گویی: وَأَعْطَيْتَ غَايَةَ جُهِدِكَ؛ یعنی تو تمام تلاشت را کردی و کم نگذاشتی.

اما یک موقع می‌گوییم: غَايَةَ الْمَجْهُودِ. یعنی غایت کاری که شأنیت امام است برایش انجام بشود، تو ادا کردی، ای اباالفضل!

یعنی چی کار کردی؟

فَنِعْمَ الْأَخُ الْمُوَاسِي! عجب برادر مواسات‌گری بودی.

وقتی که خواستند آل الله را از شام برگردانند، امام سجاد علیه السلام فرمودند: ما بر نمی‌گردیم.
چرا؟

چون در این شهر به ما خندیدند.. ما در همین شهر می‌خواهیم سه روز برای ابی‌عبدالله گریه کنیم. سه روز، عقیله بنی‌هاشم شام را عزاخانه ابی‌عبدالله کردند. یزید گفت حالا برگردید؛ فرمودند: باز هم بر نمی‌گردیم.
چرا؟

فرمودند هرچی از ما بردید و غارت کردید، باید برگردانید.

یزید یک حرفی زد که برای این خانواده خیلی گران تمام شد. نوشتند با این جمله، حضرت ام‌کلثوم سلام الله علیها سرشان را به ستون زدند و شکستند.

یزید گفت مگر چی بردیم؟ یک پیراهن پاره بوده که پولش را برمی‌گردانیم...

— چی داری می‌گویی یزید؟! قرار است این پیراهن به دست مهدی ما برسد!

هرچی بردید را باید برگردانید!

نوشتند اولین چیزی که برگشت، دیدند یک گهواره آمد.. رباب بلند شد...

یک چیز دیگر هم آوردند که خود یزید روی پایش ایستاد!

چی آوردند؟

یک عَلم آوردند، یزید بلند شد گفت فقط به من بگویید علمدار سیدالشهداء چه کسی بوده است؟

گفتند چی کار داری؟

گفت ببینید عَلم را! از بالای عَلم تا دسته عَلم پر از تیر است! یعنی تا نیفتاده، عَلم را رها نکرده است!

چرا ملائکه سلامش کردند؟

(این ده شب می‌خواهیم از ابوالفضل بگوییم. حاشاک یا صاحب الزمان! از بچگی به ما گفتند جایی یک‌بار روضه حضرت ابوالفضل علیه السلام خوانده بشود، شما می‌آیید، قربانتان بروم. ما ده شب داریم از عموجانتان دم می‌زنیم.)

دست راست حضرت عباس علیه السلام از زیر آرنج قطع شد، دست چپ از آرنج قطع شد. همیشه به ما گفتند ابوالفضل العباس علیه السلام دست نداشتند تیر را از چشم بیرون بکشند؛ ولی اگر به این صورت باشه که توی مقاتل آمده است، خب با باقی‌مانده دست راست و دست چپ می‌شد تیر را بیرون بکشند.

اما چرا خم شدند با دو کُنده زانو تیر را خارج کنند؟

چون با باقی‌مانده دو دست، عَلم را نگه داشته بودند.

چون الان رقیه روبه‌روی درب خیمه ایستاده، نگاهش به عَلم است.

اگر عَلم بیفتد، امید ابی‌عبدالله هم افتاده است.

لذا تا لحظه آخر عَلم از دستش نیفتاد!

برای همین وقتی که می‌گویم: سَلامُ الله، یعنی اصلاً من بلد نیستم به ابوالفضل علیه السلام سلام کنم.

چرا؟ چون سلام به این معناست که غباری از من خاکی به دامت مَرِساد.

✓ یک معنای سلام این است که هیچ گزندی از من به شما نمی‌رسد.

وقتی که به کسی سلام می‌کنم، یعنی من تو را ناراحت نمی‌کنم. از من در امانی!

لذا وقتی که می‌گویم: السلام علیک یا ابوالفضل العباس، یعنی نباید هیچ گزندی از من به قمر بنی‌هاشم برسد.

یعنی رسیده؟

خودت ببین رسیده یا نه..

• می‌دانی چی بیش از همه حضرت ابوالفضل را ناراحت می‌کرد؟

این‌که هی رد می‌شد، نگاه می‌کرد، می‌دید ابی‌عبدالله علیه السلام تنها هستند!

شب عاشورا یک جمله است که ابوالفضل را بیچاره کرد.

حضرت سکینه سلام الله علیها می‌فرمایند وقتی که پدرم فرمودند من شمع را خاموش می‌کنم، هر کسی می‌خواهد برود،

ده نفر ده نفر می‌رفتند. اشک از کنار چشم حضرت ابوالفضل علیه السلام جاری بود.

✓ تنهایی حجت خدا، قمر بنی‌هاشم را آزار می‌دهد!

لذا وقتی که من بخواهم بگویم: السلام عليك يا ابا الفضل العباس؛ یعنی من امامم را تنها نمی‌گذارم، آی ابا الفضل!
✓ و امروز هیچ چیزی او را غصه‌دارتر از این نمی‌کند که می‌بیند امام زمان ما ۱۱۹۰ سال است که هو الغریبُ
الوحیدُ الطَّریدُ هستند.

چون ابا الفضل، یک روز طرید بودن امام را دیده است.
یک روز غریب بودن حسین زهرا سلام الله علیهما را دیده است.
و این که عرض کنم سلام بر تو یا ابا الفضل، یعنی من امامم را رها نمی‌کنم!
ابا الفضلی‌ترین آقای عالم، مهدی زهراست / امام عصر ما پاره گریبان ابا الفضل است

• چپی می‌شود که کسی امامش را تنها بگذارد؟!

قدم اول زیارت یعنی همین نکته:

امام زمان علیه السلام فرمودند: «فَمَا يَحْبِسُنَا عَنْهُمْ إِلَّا مَا يَتَّصِلُ بِنَا مِمَّا نَكْرَهُهُ وَلَا نُؤْثِرُهُ مِنْهُمْ.»
ما را در زندان غیبت حبس نمی‌کند، مگر آن اعمالی که از شیعیان می‌بینیم و توقع نداریم.
یعنی باورت می‌شود اگر او تنها دارد با صورت زخمی، با سر شکسته گریه می‌کند، به خاطر اعمال ماست؟!

دهه اول محرم تمام شد و روزه‌ها کم‌رنگ شد. این دهه هم تمام می‌شود، اما:

روزه تمام شد، همه رفتند و تو هنوز / در گوشه‌ای نشسته‌ای و گریه می‌کنی

• اگر هنوز هم که هنوز است، آقای ما تنه‌است، برای چیست؟

فرمودند: برای کارهایی که از شما می‌بینیم و توقع نداریم!

اینکه می‌بینیم دل‌های شما شتی (متفرق) است. ظاهرتان کنار هم است، ولی قلوب شما یکی نیست. این باعث شده که
ما از شما دور باشیم.

لذا معنای دیگر سلام بر قمر منیر بنی‌هاشم سلام الله علیه این است:

✓ تجدید عهد و پیمان می‌کنم که از طرف من دیگر به شما گزند نرسد.

✓ و گزند امروز من هم تنها گذاشتن امام عصر سلام الله علیه است.

این روایت را شاید کمتر توجه کردیم.

داوود رَقِی آمد محضر امام صادق علیه السلام و عرضه داشت: سیدی و مولای، مَا مَعْنَى السَّلَامِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ؟

معنای سلام بر رسول خدا چیست؟

حضرت فرمودند: در عوالم گذشته، خداوند متعال یک عهد و پیمانی از خاتم النبیین گرفته و خدا قول داده است که بعد از همه ظلم‌ها و ستم‌هایی که بر این خانواده روا داشته می‌شود، (که وَ قُتِلَ مَنْ قُتِلَ، وَ سُبِيَ مَنْ سُبِيَ، وَ أَقْصِيَ مَنْ أَقْصِيَ)، خستگان هجر را ایام درمان خواهد آمد!

✓ فرمودند: معنای سلام به پیغمبر این است که خداوند متعال دولت و حکومت شما را برساند.

یعنی هر بار که می‌گوییم: السلام علیک یا اباعبدالله، داریم می‌گوییم: اللهم عَجِّلْ لَوْلِیکَ الْفَرَجَ.

هر بار که به حضرت معصومه سلام الله علیها عرض سلام می‌کنیم، داریم برای فرج دعا می‌کنیم.

هر موقع که می‌گوییم: السلام علیک یا ابوالفضل العباس، داریم برای فرج منتقمشان دعا می‌کنیم.

لذا همه انبیاء و ملائکه شبانه‌روز دارند دعا می‌کنند برای فرج کسی که آمدنش انتقام از ظلمه‌ی قمر بنی‌هاشم سلام الله علیه است.

چرا؟

چون: «وَأَنْتَهَكْتَ فِیکَ حُرْمَةَ الْإِسْلَامِ».

خیلی حرف است!

۱۲۴ هزار پیغمبر آمدند که چی بگویند؟ بگویند: «إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (آل عمران/۱۹)

بعد در این زیارت عرضه می‌داریم: آی ابوالفضل، «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ جَهِلَ حَقَّكَ» خدا لعنت کند کسی که حق تو را نشناخت.

«وَأَسْتَخَفَّ بِحُرْمَتِکَ» حرمت تو را شکست. «وَأَنْتَهَكْتَ فِیکَ حُرْمَةَ الْإِسْلَامِ» وقتی که تو را زمین زد، حرمت اسلام را

شکست.

✓ یعنی زمین خوردن ابوالفضل، شکسته شدن حرمت اسلام است!

✓ و سلام به قمر بنی‌هاشم، یعنی دعا برای انتقام.

✓ و این دعا برای انتقام، تسلی دل حضرات آل الله علیهم السلام در این مصیبت است.

لذا این سلام خیلی جایگاه دارد.

این آیه قرآن برای من عجیب است که خدا می‌فرماید:

«وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَیْکُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا.» (نساء/۹۴)

اگر کسی به شما سلام کرد، به او نگوئید که تو مومن نیستی!

آمد محضر امام صادق علیه السلام، گفت: این آیه یعنی چی؟ یعنی هر کسی که به ما سلام کرد، مومن است؟ حضرت فرمودند: نه. اینجا منظور از مومن، امنیت است. امان است. یعنی اگر کسی بهت سلام کرد، دارد می‌گوید که مرا حفظ کن. حواست به من باشد. نگذار گزند به من برسد. یعنی وقتی که به حضرت ابوالفضل علیه السلام، سلام می‌کنی، داری می‌گویی یا ابوالفضل، شما کفیل زینب کبری سلام‌الله‌علیها بودی، کفیل من هم باش.

نوشتند وقت شهادت امیرالمومنین، حضرت زینب علیهما السلام گفتند: پدر جان، شما بابایم بودید، هر موقع دردی داشتم به شما می‌گفتم. بعد از شما به چه کسی بگویم؟ فرمودند: عزیز دلم، به برادرت حسن، به برادرت حسین علیهما السلام. عرضه داشتند: پدر جان، آنها امام من هستند، من نمی‌توانم چیزی بگویم. فرمودند: عباسم، بیا دست زینبم را بگیر، انت کفیل زینب العقیله. تو کفیل زینب سلام‌الله‌علیها هستی. لذا عصر عاشورا هی بین آتش‌ها می‌دوید، هی می‌گفت: این آخی عباس؟ ای کفیل من، کجایی؟ توی راه هم می‌گفت:

چه خوب این که مهار ناقه‌ام دست ابوالفضل است / امان از ساعتی که نيزه دارم مَحَرَم من نیست

امشب بگو: آی قمر بنی‌هاشم، آی گل پسر ام البنین، خدا توی قرآن می‌فرماید: «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا.» وقتی کسی بهت سلام کرد، نگو من پناهت نمی‌دهم، به او پناه بده. ✓ یک معنای دیگر سلام به قمر بنی‌هاشم یعنی: کفیل ما هم باش! دست ما را هم بگیر، ابوالفضل!

خدا در قرآن می‌فرماید:

«الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ.» (نحل/۳۲)

وقتی که ملائکه می‌آیند روح انسان‌های طاهر را بگیرند، به آنها می‌گویند: سلام علیکم. یعنی خیالت راحت. ما دیگر آرامش تو را تأمین می‌کنیم. نمی‌گذاریم آب توی دلت تکان بخورد.

✓ هر سلامی یک علیکی دارد!

خدا می‌فرماید: «وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا.» (نساء/۸۶)

اگر کسی تحیتی برای شما فرستاد، شما به بهترین صورت برایش جبران کنید.

لذا یک عده از فقهای ما اینطور فتوا دادند که اگر کسی گفت سلام علیکم، شما بگو سلام علیکم و رحمة الله. یعنی با یک چیزی بیشتر جواب بده.

اگر من توجه داشته باشم که سلام من به محضر قمر بنی‌هاشم این است که آقای من، تمام غصه‌ها و تمام دردها از تو دور باشد، و تو در حمایت خدا باشی، و خدا حافظ و ناصر تو باشد، و خدا پرچم تو را بر قله عالم برافراشته نگه دارد؛ لازمه‌اش چیست؟

این‌که او هم بهتر از این را به من جواب بدهد. او هم برا من همین‌طور دعا کند.

لذا اگر دردمندی، راه برو، بگو: السلام علیک یا اباالفضل العباس.

چون

✓ اَقْلَ جواب سلام قمر بنی‌هاشم سلام الله علیه، باعث می‌شود که درد توی زندگی‌ات نماند.

شخصی گفت در عالم خواب دیدم امام عصر سلام الله علیه نشستند، تعدادی نامه هم جلوی ایشان است. یک نامه‌هایی را باز می‌کنند، می‌خوانند، کنار می‌گذارند. ولی بعضی نامه‌ها را کنار نمی‌گذارند، می‌بوسند، روی چشم می‌گذارند، یک جای مخصوص قرار می‌دهند.

عرضه داشتم: یا صاحب الزمان، این نامه‌ها چیست؟

فرمودند: مردم به زیارت امام‌زاده‌ها می‌روند، عرض حاجت می‌کنند. امام‌زاده‌ها حوائج زائریشان را به من حجت بن الحسن حواله می‌دهند و من می‌خوانم و درصدد برآورده شدن حاجاتشان برمی‌آیم.

عرضه داشتم: آقا جان، می‌بینم بعضی از این نامه‌ها را جدا می‌کنید، می‌بوسید، روی چشم می‌گذارید.

فرمودند: اینها عرض حاجت‌هایی است که به عمویم اباالفضل العباس علیه السلام می‌کنند!

ای حَرَمَت قبله‌ی حاجات ما!

✓ خدا به هر کسی سلام نمی‌کند!

کلاس سلام خدا خیلی بالاست.

مثلاً در زیارت اهل قبور می‌گوییم: السلام علی اهل القبور. سلام بر اهل قبور. ولی در زیارت حضرت ابوالفضل می‌گوییم سلام الله. و سلام ملائکه، (نه همه، بلکه) سلام ملائکته المقرین.

خدا به هر کسی سلام نمی‌کند!

در علم رجال یک بحثی داریم: تَرْضَى و تَرْحَمِ علما و قدما و اصحاب اهل بیت و حضرات آل الله علیهم السلام، نشانه‌ای از وثاقت آن راوی است.

یعنی مثلاً یک راوی هست که ما نمی‌دانیم آدم بدی است یا خوب. روایتش را قبول کنیم یا نکنیم؟

مثلاً امام صادق علیه السلام، یا اصحاب امام صادق علیه السلام، یا علمای قدما ما اسم او را که آوردند، گفته‌اند رَحِمَهُ الله یا رَضِيَ اللهُ عَنْهُ یا رضوان الله علیه. همین که عالمی بر کسی از علما، تَرْضَى کند، علامت وثاقت اوست.

حالا تَرْضَى کجا و سلام کجا؟

حالا علما کجا و خدا کجا؟

وقتی که تَرْضَى عالم بر یک راوی، نشانه وثاقت اوست، سلام خدا بر ابوالفضل، قطعاً نشانه عصمت است. عصمت، مراتب دارد.

نوشتند: «تاسوعا یوم حوصِرَ فيه الحُسَینُ علیه السلام.» روز تاسوعا حلقه محاصره را تنگ تر می‌کردند، ابی‌عبدالله علیه السلام به شمشیرشان درب خیمه تکیه زده بودند، زینب کبری سلام الله علیها نگاه کردند، دیدند شمر دارد نزدیک می‌شود. دویدند:

— داداش حسین، هنوز کنارم هستی، بلند شو ببین دارند به ما نزدیک می‌شوند!

ابی‌عبدالله چشم باز کردند...

امام است، مأمور به صبر است، دستورات خدا را امتثال می‌کند.

چی کار کردند ابی‌عبدالله؟

«یوم ابوالفضل استجار به الهدی.»

فرمودند: «یا عَبَّاس، اِرْكَبْ، بِنَفْسِي أَنْتَ يَا أَخِي.» الهی من قربانت بروم ابوالفضل.

امام! قوام خلقت! ستون عالم! به شخصی بگویند: سوار شو، فدایت شوم!

همین مسئله باعث شد که مرحوم محمدرضا آذری شعر بگوید: «یوم ابوالفضل استجار به الهدی»

بعد گفت رویم سیاه! چی گفتیم؟ امام! حقیقت هدایت! مگر به کسی پناه می‌برد؟! این مصرع را عوض می‌کنم. امام، پناه عالم است، نباید بگویم به کسی پناه برد.

داشت فکر می کرد شعر را عوض کند، خوابش برد.

در عالم خواب، ابی عبدالله علیه السلام به او فرمودند: من به عباسم پناه بردم. بگذار مصرع بعد را خودم بگویم که کی به عباسم پناه بردم: «والشمس من كدر العجاج لثامها.»

آن موقعی که انقدر غبار توی کربلا پیچیده بود که نور خورشید به زمین نمی تابید، من به عباسم پناه بردم. آن روز گفتم: «يا عَبَّاسُ ارْكَبْ، بِنَفْسِي أَنْتَ يَا أُخِي.»

(یا بن الحسن، من باورم نمی شود ده شب اینجا از عموجاننان گفته بشود، یک نگاه به ما نکنید، مولای من.)

مگر خدا به هر کسی سلام می کند؟

۹۵۰ سال چه بلاها سر حضرت نوح آوردند. چقدر او را زدند. پیغمبر بود! پیرمرد بود! با سنگ می زدند، توی یک روز چند بار از هوش می رفت، به هوش می آمد، باز بلند می شد، می آمدند عبای حضرت نوح را از دوشش برمی داشتند، دور گلو می کشیدند، خفه می کردند، بیهوش روی زمین می افتاد. باز بلند می شد، هدایتشان می کرد، انقدر می زدند که به زمین می افتاد.

«فَلَيْتَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا.» (عنکبوت/۱۴)

۹۵۰ سال در راه خدا زحمت کشید، گفت هیچ چیز هم از شما نمی خواهم!

خدا گفت این نوح لیاقت پیدا می کند که به او بگویم: «سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ.» (صافات/۷۹)

مگر من خدا به هر کسی سلام می کنم؟!

حضرت موسی و هارون دوتا پیغمبر اولوالعزم بودند. شروع زندگی حضرت موسی علیه السلام با سختی در راه خدا بود. کدام بچه بوده که او را توی آب بیاندازند، توی خانه دشمن ببرند، آواره بیابان شود، ده سال از خانواده دور باشد، بعد هم که برگردد گرفتار یک مشیت نادان احمق بنی اسرائیلی شود. بعد هم این همه معجزه نشون بدهد، بعد هم تهمت بزنند بگویند تو برادرت را کشتی.

موسی و هارون خیلی زحمت من خدا را کشیدند، من خدا به آنها سلام می کنم: «سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ.» (صافات/۱۲۰)

چی کار کردی اباالفضل؟ بهتر بگویم: چی کار کردی ام البنین؟ چه اباالفضلی بار آوردی ام البنین!

الکی نیست خدا به کسی سلام کند!

حضرت ابراهیم این همه درد و داغ و مصیبت کشید. خدا می‌فرماید: «سَلَامٌ عَلٰی اِبْرَاهِیمَ.» (صافات/۱۰۹)

حضرت ابراهیم توی غار به دنیا آمد، توی غار بزرگ شد. سال‌های اول زندگی‌اش جز مادرش کسی را ندید. خورشید و ماه را ندید. شهر و کس و کار و رفیق ندید. ده سال توی غار بود. بعد هم تا آمد بت شکست، همه او را طرد کردند. آتش درست کردند، توی آتش انداختند. جبرئیل آمد گفت کاری می‌خواهی برایت بکنم؟

حضرت ابراهیم گفت: از تو نه، از خدا می‌خواهم!

میکائیل آمد گفت: ابراهیم، می‌خواهی کاری برات بکنم؟

— تو نه، خدا!

گفت اگر خدا بخواهد بسوزم، می‌سوزم. عَلِمُهُ بِحَالِی کَفٰی عَنْ سُؤَالِی. خودش می‌داند حال من چیست.

حضرت ابراهیم را برهنه کرده بودند. تا او را سمت آتش انداختند، مسیری که داشت توی منجنیق می‌افتاد، خدا غیور است، نمی‌خواست حضرت ابراهیم برهنه دیده بشود، گفت جبرئیل، این لباس را ببر، توی مسیر تن ابراهیم کن! (قربان دلتان بروم امام سجاده..)

سر پیراهن تو گریه ما را درآوردند/ میان این همه کشته، چرا تنها تو عریانی؟

همین لباس که از بهشت آمده بود، باعث شد «يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلٰی اِبْرَاهِیمَ.» (انبیاء/۶۹)

ابراهیم خیلی امتحان داد که لیاقت پیدا کند خدا به او سلام کند.

(ما زوایای مختلف عظمت قمر بنی‌هاشم را نمی‌دانیم. ما هستیم و این زیارت‌نامه و چهار تا جمله مقاتل. دشمن نمی‌گذاشت چیزی به ما برسد. ولی وقتی که اینها را کنار هم می‌گذاریم که خدا به چه کسانی سلام کرده است، می‌فهمیم اباالفضل، تو کی هستی؟!)

بعد از این همه مدت، حالا حضرت ابراهیم نجات پیدا کرد، آتش برایش گلستان شد، خواست عزیز مردم شود، نگذاشتند، گفتند یاالله، بفرما برو! او را تبعید کردند.

گفت باشد، می‌روم.

حضرت ابراهیم به همسرش ساره گفت من دارم می‌روم.

— کجا؟ من نمی‌توانم فراق را تحمل کنم.

گفت یک روزی می‌آیم دنبالت.

— حرف از مرگ زن، حرف از فراق زن.

(رفقا، فراق خیلی سخت است.)

روایت در کافی است. امام صادق علیه السلام فرمودند: حضرت ابراهیم خیلی غیور بود، گفت ساره، من دوستت دارم، همسرم هستی، ولی من تو را سوار مرکب کنم، از بابل تا فلسطین ببرم، یک موقع کسی چشمش به تو بیفتد...

(زینب کبری، الان توی کدام بیابان است؟

یه چیزی می‌گویم، ولی به عظمت اباالفضل، حلال نمی‌کنم اگر این جمله را بشنوی، برای غیر فرج دعا کنی. گفتنش برای من مرگ است، ولی می‌گویم، می‌خواهم خرج فرج کنم.

چند روز دیگر که به شام می‌رسند..

دنت أمّ کلثوم من الشمر و کان من جملتهم فقالت له: لی إلیک حاجة، اذا دخلت بنا البلد فاحملنا فی درب قليل النظارة و تقدّم إلیهم أن یخرجوا هذه الرؤوس من بین المحامل و ینحونا عنها فقد خزینا من کثرة النظر إلینا و نحن فی هذه الحال.

چه کسی این جملات را گفته است؟ دختر ارشد مرتضی علی علیه السلام!

کار به جایی رسیده که همه خواهش دختر مولا این است:

اذا دخلت بنا البلد فاحملنا فی درب قليل النظارة! ما را از یک جایی ببر که کم نگاه‌مان کنند!

بله، نور دورشان را گرفته بود، کسی چشمش به چادر علیا مخدّره نخورد. ولی برای یک زن باحیا سخت است که در چنین جایی او را گذر بدهند، هر چند نور دورش را گرفته باشد.)

حضرت ابراهیم غیور گفت: ساره، حاضرم پی دوری همه عمر را به تنم بمالم، ولی توی محمل پوشیده هم سوارت نکنم که یک موقع نگاه کسی به تو نیفتد. یک دفعه باد بیاید، پرده محمل کنار برود...

آخرش گفت برای اینکه تو را ببرم، یک صندوق درست می‌کنم، روزنه می‌گذارم که بتوانی نفس بکشی.

ساره گفت قبول است. فقط مرا با خودت ببر، من فراق ابراهیم را نکشم.

رسیدند نزدیکی‌های مصر. یک شاهی بود به نام (عُزاره) هرکس می‌آمد رد بشود، یک دهم اموالش را می‌گرفت.

حضرت ابراهیم وضعش خیلی خوب بود، یک دهم همه اموالش خیلی می‌شد، ولی بیشتر داد، گفت رها کن، ما برویم. گفت باید تفتیش کنیم. درب صندوق را باز کن.

حضرت ابراهیم که خدا صبر او را در قرآن ضرب‌المثل آورده است، اینجا تحمل نکرد، شمشیرش را کشید، گفت نزدیک صندوق بشوید باید از روی جنازه من رد بشوید.

(ببین روی نیزه چی کشید اباالفضل؟!)

زینب کبری به ام البنین گفت:

دروازه‌ی کوفه قیامت ساختم من / بر مرکبِ غُرَّانِ خطبه تاختم من
تا یک نظر بر نیزه‌ها انداختم من / در یک نظر عباس را شناختم من
از درد غیرت صورتش چرخاند، مادر / بستند او را تا به نیزه ماند، مادر)

گفتند نمی‌شود. قانون است. باید صندوق را باز کنی.

گفت فکر کنید همه‌اش طلاست. چقدر بدهم این صندوق را رها کنید؟

گفتند نمی‌شود. باید باز بشود.

گفت مرا بکشید، بعد باز کنید.

(الهی بمیرم.. ابی‌عبدالله رفته بودند توی شریعه، شمر یک جمله گفت، ابی‌عبدالله برگشتند.

گفت حمله کنید به خیمه‌هایش!

ارباب ایستادند، فرمودند من هنوز زنده‌ام!

تعجب نکنید که به مرتضی علی می‌گویند اول مظلوم.

ابراهیم خلیل الرحمن ندید، ابی‌عبدالله گفتند تا من زنده‌ام نبینم، ولی مولا نگاه می‌کرد، می‌دید.. قنقد با مغیره گردیده بود هم‌دست / او با غلاف شمشیر، این تازیانه می‌زد.)

کار بالا گرفت. رفتند پیش پادشاه، پادشاه گفت: تو هستی نمی‌گذاری کسی نزدیک صندوق بشود؟

گفت آره، خودمم.

_ چرا؟

گفت بلند نمی‌توانم بگویم. بیا دم گوش ت بگویم...

(خدا، مرگ ما را برسان توی این روضه‌ها.)

آرام دم گوش حاکم گفت: ناموسم توی صندوق است!

اسم ناموسش را نیاورده بود، فقط دم گوشش گفت ناموسم توی صندوق است!

(یک چیزی می‌خواهم بگویم اگر تا صبح محشر گریه کنیم، حقش را ادا نکردیم.

بین عزیزم، مولا بعد از پیغمبر مأمور به صبر بودند. مأمور به صبر یعنی دست به شمشیر نزدند. اما دو جا زدند. چون دیگر کار خیلی داشت بیخ پیدا می‌کرد.

یکی اینکه عمر گفت می‌رویم بقیع را شخم می‌زنیم، قبر فاطمه‌ات را بشکافیم.

مولا دست به شمشیر زدند، فرمودند: مدینه را از خونتان سیر می‌کنم.

حرام‌زاده ترسید، برگشت.

دیگر دست به شمشیر نزدند تا زمانی که به کوفه آمدند.

اشعث بن قیس یک‌بار روی زبانش اسم دختر مولا را گفت زینب... (سلام الله علیها)

مولا ذوالفقار را کشیدند، او را زمین زدند، فرمودند اسم دخترم را روی زبونت نیاور!

آی بنی‌الزهرا، همه شام اسم عمه‌تان را فهمیدند.. توی این مسیر همه اسمش را صدا می‌زدند.

یا ربِّ اغضب! یا ربِّ انتقم!

حضرت ابراهیم گفت: ناموسم توی صندوق است! در را باز نکن، هرچی می‌خواهی می‌دهم.

حاکم خندید، گفت مگر کسی ناموسش را توی صندوق می‌گذارد؟

دست برد، باز کند، دستش خشک شد.

حضرت ابراهیم یک نفسی کشید، گفت خدایا، ممنونتم نگذاشتی کسی چشمش به ناموسم بیفتد.

محنت‌کش روزگار، زینب، زینب / آواره هر دیار، زینب، زینب

ولما قَرَّبوا اهل بیت الحسین الی سَیْبور.. وقتی که قافله به سَیْبور رسید، جماعتی از جوان‌های شهر فهمیدند قُتِلَ الحسین

بکربلاء عطشاناً و علموا بأنَّ اهلَهُ مُصَفَّدٌ بِالْحَدِيدِ فَوَقَّ أَقْتَابَ الْمَطِیَّاتِ...

فهمیدند عیال ابی‌عبدالله بیابان‌گرد شدند، به رگ غیرتشان بر خورد، آمدند جلوی قافله را گرفتند. جنگی شد. ۶۰۰

نفر را به درک واصل کردند. پنج نفرشان هم کشته شدند. خولی دستور داد فرار کنید به بعلبک.

چطور فرار کردند، نمی‌دانم. چطور زن و بچه را دنبال خودشان کشاندند، نمی‌دانم. اصلاً شاید توی همین فرار، سه

ساله به زمین افتاده است..

نصف شب شد، راه را گم کردند، دیدند یه بنایی وسط بیابان است. نزدیک شدند، دیدند دیر راهب است. راهب داشت از بالای دیر نگاه می‌کرد ۱۸ تا سر بر روی نیزه، یک مشت زن و بچه بی‌گناه، دست‌هایشان به گردن بسته شده، توی بازوهایشان زنجیر کردند، اینها را به همدیگر متصل کردند.

— خدا، چی می‌بینم؟!

لشکر آمد دم دیر راهب، گفتند: تشنه‌ایم. به ما آب بده.

راهب گفت اینها کی هستند؟

گفتند یک کسی در عراق بر یزید بن معاویه (علیه الهاویه و اللعنه) خروج کرده، او را کشتیم. دشمن دارد ما را محاصره می‌کند. درب دیرت را باز کن، امشب ما را جا بده.

گفت برای همه شما جا ندارم، ولی می‌توانم زن و بچه‌ها را توی دیرم جا بدهم که دست دشمن‌ها به آنها نرسد. گفتند پس این سرها را هم توی صندوق می‌گذاریم، بگذار داخل اتاقت. ما هم پشت در و دیوار حراست می‌کنیم، سرها را ندزدند، آل الله را آزاد نکنند.

پاسی از شب گذشت، دور در و دیوار دیر صدای قهقهه بلند شد.

راهب متعجب: چه خبر است؟

امام سجاد فرمودند: آی راهب، تو هنوز آشنا نیستی، ما عادت کردیم. اینها شب که از نیمه می‌گذرد، همه مست می‌شوند، یک حرف‌هایی می‌زنند..

(یا صاحب الزمان!)

راهب نگاه می‌کند: این زن و بچه کی هستند؟!

یک موقع دید از توی اتاقی که صندوق رأس مبارک است، از روزنه صندوق، نوری به سمت آسمان متصاعد است! نگاه کرد، دید سقف شکافته شده است، حوا آمده، آسیه آمده، هاجر آمده، همه ملائکه صف کشیدند.

فنادی مُنادٍ مِنْ بَطْنانِ السماءِ، اُطْرُقُوا! راه را باز کنید. حتی دخلت فاطمه سلام الله علیها.

راهب دارد نگاه می‌کند: یک بانوی کمر خمیده، دست برد توی صندوق، سر بریده را به سینه چسبانده:

یومًا، یومًا، یومًا، قَتَلُوكَ، ذَبَحُوكَ، و ما عَرَفُوكَ و مِنَ المَاءِ مَنَعُوكَ.

آمدم پرسشِ حالت کنم / سرکشی از اهل و عیالت کنم

حسینم...

به من بگو اکبر ناشاد کو؟ / به من بگو قاسم داماد کو؟

راهب می‌گوید با صدای گریه مادر از حال رفتم. به هوش آمدم، نگاه کردم، دیگر مخدرات را ندیدم.
 رفتم توی اتاق، صندوق را باز کردم، سر را بغل گرفتم.
 و انا اَیْقَنُ بِأَنَّکَ مِمَّنْ مَدَحَکَ اللهُ فِی التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِیلِ..
 می‌دانم تو همانی که خدا توی تورات و انجیل ذکر ت را گفته است. بگو بینم آن مادر که بود؟ بگو بینم چرا رگ‌هایت
 نامنظم بریده شده؟ بگو چرا محاسنت خونی است؟!
 ناگهان سر، غنچه لب باز کرد/ با مسیحی، درد دل ابراز کرد
 ای که از کف داده‌ای صبر و شکیب / ای مسیحی، من غریبم، من غریب
 آن امیرالمومنین را نور عین / ای مسیحی، من حسینم، من حسین!
 انا المظلوم.. انا الغریب.. انا العطشان.. انا الذی طرحوا جسمی عریان..

يَا رَحْمَةَ اللَّهِ الْوَاسِعَةَ وَ يَا بَابَ نَجَاةِ الْأُمَّةِ

حبیبی یا حسین!

با همه وجودت ناله بزن: یا حسین!

الان وقت دعا برای فرج است.

به اضطرار زینب کبری:

اللهم عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ